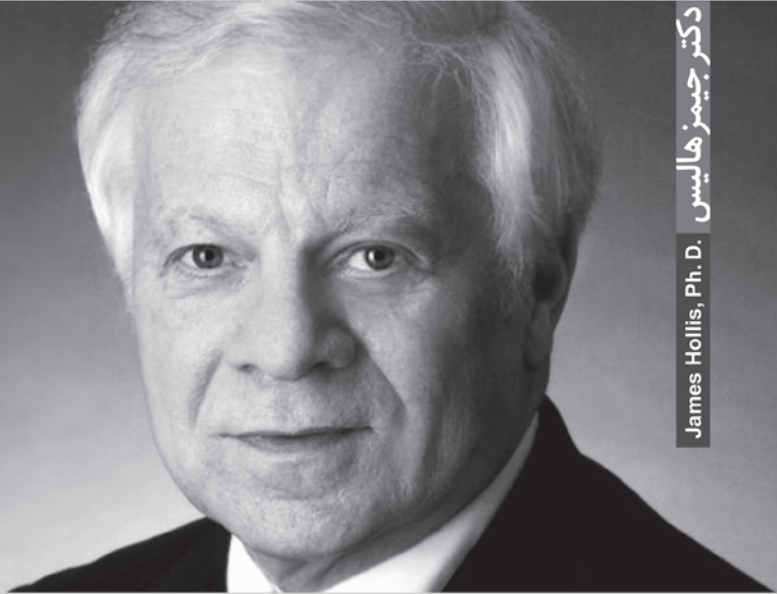


«رنج‌ها در کلام نمی‌گنجند،  
همین‌طور تمام درس‌هایی که در طریق  
عشق آموخته می‌شوند،  
وهر آنچه در مرگ تجربه می‌کنیم  
آنها صرفاً مانند یک ترانه، در وصف  
خاک‌مان مبارک‌اند و جشن می‌گیرند.

آرام‌ریلکه

«غزل‌هایی در وصف اورفیوس، شماره ۱۹»



- فارغ التحصیل انستیتو یونگ زوریخ
- رییس کنونی انستیتو یونگ واشنگتن
- رییس اسبق مرکز آموزش یونگ هوستون
- اولین مدیر آموزشی انستیتو یونگ فیلادلفیا
- استاد مطالعات یونگ دانشگاه سی بورک سانفرانسیسکو و هوستون
- مولف ۱۴ اثر برجسته در حوزه روانشناسی تحلیلی یونگ
- آثار او تا کنون به زبان های سوئدی، روسی، آلمانی، اسپانیایی،  
فرانسوی، مجاری، پرتغالی، ترکی، ایتالیایی،  
کره ای، رومانیایی، بلغاری، ژاپنی، یونانی، چکی، چینی، فلاندی  
و فارسی ترجمه شده است.

■ دکتر جیمز هالیس مجوز انتشار آثار خود به زبان فارسی در ایران را  
به بنیاد فرهنگ زندگی اعطاء کرده است.



## ■ پیش‌گفتار نویسنده برای نسخه‌های فارسی کتاب

یک قرن پیش، کارل گوستاو یونگ، روانپزشک سویسی، به جستجوی سخت‌ترین وظیفه انسان پرداخت وظیفه پاسخگویی به فراخوان گام نهادن به ورای آن‌چه تصور می‌کنیم هستیم و تامل بر الگوهایی که ناخودآگاه و بدون اختیار ما بر روان‌مان حاکمند. چگونه می‌توانیم درکی از خودمان داشته باشیم بدون آن که بتوانیم خارج از خود بایستیم و به طور همزمان هم شاهد باشیم و هم ایفاکننده نقش؟ در ۱۹۱۳، یونگ از خود پرسید: «من کدام اسطوره را زندگی می‌کنم؟» او می‌دانست که اسطوره‌ای که زندگی می‌کرد هیچ تفاوتی با اسطوره اجدادش نداشته و همچنین می‌دانست که تحسین‌ها و فریفتن‌های فرهنگ عامه نه تنها گیج‌کننده هستند بلکه تضعیف‌کننده اصالت روح نیز می‌باشند. بنابراین، او هبوطی شجاعانه به اعماق ناخودآگاه خویش را آغاز نمود در حالی که به پرسش از چهره‌هایی که در خیالش پدیدار می‌شدند می‌پرداخت؛

فرآیندی که او «تخیل فعال» بر آن نهاد. فرآیندی که در آن به جای آن که صرفاً تصاویری از پیش روی روان او بگذرند، او به آن‌ها حیات می‌داد و به گفتگو با آن‌ها می‌پرداخت.

روان به طور نامحسوس از طریق ما و همچنین از طریق گذشته ما حرکت می‌کند. تنها زمانی که آن فرمی ملموس به خود می‌گیرد می‌تواند به طور خودآگاه از سوی ما نمایان شود. در حین مکالمه با آن چهره‌های درونی، یونگ ملاقات خود را به نگارش درآورد و به سمت نقاشی کردن آن تجسم‌ها نیز گام نهاد. چند دهه بعد، برای رنگ آمیزی و طراحی جلد کتابی که با نام «کتاب سرخ» منتشر شد، یونگ مکانیسم‌های بسیاری را تشخیص داد که از طریق آن‌ها روان بی‌نظمی‌ها و آشفتگی‌های یک تجربه را سر و سامان داده، و نظم، هدف، و معنایی برای هستی به ارمغان می‌آورد. از طریق خوداکتشافی، کوشش‌های حیرت‌آور در ارتباط با بیماران، و شناسایی دقیق فرهنگ‌های غربی و شرقی، یونگ ابزارهایی برای درک و شناخت بهتر خودمان و تفسیر روند تاثیر فرهنگ‌ها بر روان بشر ارائه نمود.

چنانچه با خودمان صادق باشیم، اعتراف خواهیم کرد که تنها کسی که در این نمایشنامه طولانی در حال اجرا که ما آن را زندگی‌مان می‌نامیم ایفای نقش می‌کند خودمان هستیم. بنابراین، باید همچنین اذعان کنیم که مسئولیت قابل ملاحظه‌ای برای این که چگونه این امر در انتخاب‌های روزمره، روابط، و سرگذشت‌مان نقش دارد بر دوش داریم. یونگ باور داشت که ما نه تنها موجوداتی در این زمان و مکان هستیم،

بلکه میراث‌دار ساختار روانی اجدادمان نیز می‌باشیم. برای درک فرآیندهای حاکم بر روان، ما نیازمند نگاهی عمیق به درون آن‌ها و نظاره کردنشان هستیم.

■ با وجود این که قصه‌های زندگی ما کاملاً متفاوتند، همه ما با موانع مشترکی روبرو می‌شویم. به عبارت دیگر، انطباق‌هایی که بر پایه ترس بوده و در گذشته به زنده ماندن و رشد ما کمک نموده‌اند، اکنون بر سر راه رشد و پیشرفت بیشتر ما قرار گرفته‌اند. از آنجایی که این انطباق‌ها از نخستین مراحل رشد ما نشأت گرفته‌اند، به سوی کاهش توانمندی‌ها و قدرت ما، تحلیل بردن قابلیت‌های بزرگسالی ما، و محبوس کردن ما در میان الگوهای تولید شده در طول تاریخ زندگی ما متمایل هستند. در حالی که ما صبحگاه از خواب برمی‌خیزیم و مصمم هستیم که الگوهای خودتخریب‌گریمان را تکرار نکنیم، در پایان روز معمولاً چنین کرده‌ایم. همانطور که مولانا نگاشته: «کار شما جستجوی عشق نیست ولی صرفاً جستجو کردن موانع درونی‌تان است که شما در برابر عشق آن را ساخته‌اید» بنابراین، ما شاهد ارتباط کار یونگ با این موضوع هستیم که در حالی که هنوز مشغول غور در محرک‌های زمان حال هستیم ممکن است بهتر بر روی زندگی خود تامل نموده و بیشتر به صورت خودآگاه و با آینده‌ای پربارتر زندگی کنیم.

■ فردیت، اصطلاح یونگ، مفهوم و نگرش اصلی وی می‌باشد. فردیت یافتگی به معنای فردگرایی (تک‌روی) و خودشیفتگی نیست بلکه فراخوانی است برای آن که تا جایی که می‌توانیم

در طول زندگی مان بر روی این کره خاکی کامل شویم. فراتر از خودشیفتگی که تنها می‌تواند یک نگاه افراطی به خود باشد، باید از خود بیرسیم: «چه چیزی می‌خواهد از طریق من در این دنیا تجلی یابد؟» این سوال فراخوانی است برای انجام وظیفه، و تنها سوالی است که تا ابد با ماست و به ما زنده می‌زند که آیا زندگی مان را صرف چیزی می‌کنیم که شکوه و ژرفای روحمان را تقلیل می‌دهد، یا صرف انجام وظیفه‌ای می‌کنیم که برای آن به این جهان آمده‌ایم.

■  
من از اقدامات یاسر رضایی و همکارانش در ایران به خاطر ترجمه این کتاب‌ها به فارسی و انتشار آن‌ها با قیمت مناسب بسیار سپاسگزارم. من چندین دهه از زندگی شخصی، حرفه‌ای و دانشگاهی خود را صرف تلاش برای آگاه ساختن جهان به بینش و نگرش یونگ نمودم به این امید که چنین دانشی به منور کردن زندگی‌هایمان کمک کرده و به نتایج متفکرانه‌تری منجر شود. انتشار این کتاب‌ها هم دعوتی است به محاوره بین فرهنگی و هم دعوتی است برای غنی‌سازی سفر درونی که در انتظار همه ماست. همانطور که مولانا این چنین فرا می‌خواند: «تو چطور؟ و تو کی قرار است سفر طول و دراز به درون خودت را آغاز کنی»

دکتر جمیز هالیس / آمریکا، هوستون تگزاس



۹	مقدمه: چه چیزی بیشترین اهمیت را دارد؟
۱۹	فصل یک: شوک و ترس: عدم سیطرهٔ ترس بر زندگی
۴۱	فصل دو: حفظ ظواهر: یادگیری تحمل ابهامات
۵۷	فصل سه: گرسنگی در دل فراوانی: توجه به تغذیهٔ روح
۷۷	فصل چهار: احترام به قدرت اروس
۱۰۵	فصل پنج: گام نهادن در بزرگی
۱۲۹	فصل شش: انتخاب ریسک رشد بر امنیت خواهی
۱۴۹	فصل هفت: زندگی کردن با فعل‌ها نه با اسم‌ها
۱۷۱	فصل هشت: یافتن جادهٔ خلاقیت، دنبال کردن آن ...
۲۰۹	فصل نه: افتادن در چنگال بحران‌های روحی ...
۲۳۷	فصل ده: نوشتن داستان زندگی‌مان ...

---

**فصل یازده: عشق به تقدیر: جنگیدن با تقدیر... ۲۶۵**

---

**فصل دوازده: کامل‌تر زندگی کردن در سایهٔ میرایی ۲۹۷**

---

**فصل سیزده: سرانجام پذیرفتن این‌که خانهٔ ما... ۳۲۹**

---





## ■ چه چیزی بیشترین اهمیت را دارد؟

کتاب چه چیزی بیشترین اهمیت را دارد: کتاب زندگی به سبکی آگاهانه‌تر، مسلماً تألیف عجیبی است که نه نیاز به دفاع دارد و نه توجیه. این کتاب مدعی هیچ تمامیت و کمالی نیست و بدون شک بسیاری از ایده‌ها، مفاهیم، پیش‌داوری‌ها و گرایش‌های دیگر را در خواننده فعال خواهد کرد که می‌توانستند در آن گنجانده شوند. (وقتی از خوانندگان خواسته شود به این بیندیشند که چه چیزی بیش از همه برایشان اهمیت دارد، برای اثبات هر چه غنی‌تر آن، به افکار، نوآوری‌ها و مخالفت‌های بیشتری روی خواهند آورد.) من قصد ندارم فهرست معمول مهم‌ترین ارکان زندگی، از جمله دوستان و خانواده، عشق، افتخار، کار خوب، شهرت و از این قبیل را بازگو کنم. موضوعاتی چنین آشکار به خوبی گویای خودشان هستند. البته روابط حائز اهمیت هستند، زیرا بدون آنها هرگز به آن چالش منطقی مبتنی بر «تضاد با دیگری» که موجب

رشد ما می‌شود، دست نخواهیم یافت. اما این کتاب از هر یک از ما می‌خواهد به ارتباط با خودمان، اندیشمندانه‌تر بنگریم، زیرا همان چیزی است که در صحنه‌های گوناگون سریالی که زندگی خود می‌نامیم، بروز می‌دهیم. من از آثار ویلیام بلیک<sup>۱</sup> به این نتیجه دست یافتم که بالاترین قدرت ذهنی ما نه استدلال، هر چند که مفید و ضروری است، بلکه تجسم است. در بیان مشکل زندگی‌هایمان، باید گفت، بینش محدود ما که سرمنشأ عقده‌ها، نگرش‌های شرطی شده و واکنش‌های انطباقی ماست، از تجسم بی‌بهره است. و از همین روست که در روان خود احساس ناخشنودی می‌کنیم و مجبور می‌شویم ویژگی‌های شخصیتی خود را مورد بازنگری قرار دهیم.

اغلب ما در این زمینه اشتراک نظر داریم که لطمه نزدن یا کمتر لطمه زدن به دیگران، امر مهمی است. این میل نجیبانه مستلزم این است که به طور روزافزون نسبت به سایه شخصی خود آگاه باشیم، آن را کشف کنیم و مسؤولیتش را به عهده بگیریم. سایه، شامل بخش‌هایی از خویشتن ماست که موجب می‌شود با خودمان احساس ناراحتی کنیم، خواه ظرفیت ما برای کارهای شرورانه باشد؛ یا یاغی‌گری، و اعمال ناشی از خودشیفتگی؛ و یا خودانگیزترین و التیام‌بخش‌ترین بعد وجودمان که به طور غریزی ریشه در خویشتن ما دارد. ایده‌های بسیار دیگری نیز هستند که ارزش گنجانده شدن در این کتاب را دارند، اما به دلیل محدودیت فضا، باید زمانی دیگر مطرح شوند. از میان چنین فهرست بی‌پایانی می‌توان به هفت مورد زیر اشاره کرد:

۱. زندگی مجموعه‌ای از دستاوردها و نیز خسران‌هاست؛ چنانچه

نتوانیم به طور آشکار و صادقانه بابت زیان و ناامیدی خویش غم و افسوس خود را ابراز کنیم، آنها بار دیگر، همچون ارواح ناخوانده کسانی که نابهنگام دفن شده‌اند، در قالب افسردگی یا فرافکنی‌هایی از موضوعات جذاب، تمایلات واهی، یا اسارت در شوریدگی‌های نابخردانه عصر حاضر، ظهور خواهند کرد. ناکامی در گنجاندن جایگاه زیان در زندگی‌هایمان، به این معناست که ما هنوز محتوای کاملی که زندگی برایمان به ارمغان می‌آورد را نپذیرفته‌ایم. هر آنچه به دست می‌آید، از دست هم می‌رود، و تنها بواسطه پذیرش آگاهانه‌تر ارزش‌هایی که به طور مداوم در راستای آنها گام برمی‌داریم، بازپس گرفته می‌شود.

۲. بازبازی اقتدار شخصی به منظور راهبری و بازسازی نیمه دوم زندگی امری حیاتی است. چنانچه ما قدری بیشتر درگیر انطباق‌هایمان باشیم، آنگاه با قضا و قدر دست دوستی داده و زندانی‌های سرنوشت باقی می‌مانیم. به این ترتیب، هر قدر هم به باور خودمان مقتدر باشیم، بازهم فرومایه‌ترین بردگان قدرت‌های مطلق عالم ناخودآگاه باقی خواهیم ماند.

۳. به رغم اینکه عشق تا چه حد مخاطره‌آمیز بوده و به راحتی به ما آسیب می‌زند، هیچ یک از ما نمی‌توانیم از پذیرفتن ریسک موقعیت‌های خطرناک عشق، شفقت و صمیمیت با دیگران اجتناب کنیم و زندگی بی‌حاصل، منزوی و محبوس در چارچوب‌های محدود گذشته و منطقه امن خود را در پیش بگیریم. نکته‌ای که همواره تناقض در روابط به شمار می‌رود،

۱: William Blake (۱۷۵۷-۱۸۲۷) شاعر و نقاش بریتانیایی. م

۲: در خلال نگاشتن این کتاب، پسر عزیزم را از دست دادم، مثل تمام بیماران و والدین دیگر. عبارات فوق مدت‌ها قبل نوشته شده‌اند. می‌توانم گوشه‌ای زانوی غم به بغل بگیرم و از غصه بمیرم، یا اینکه به زندگی با ارزش‌های مشترک بین خودم و او ادامه دهم. یونگ به درستی ما را به چالش می‌کشد: «رهایی حقیقی، نه از طریق پنهان کردن یا سرکوب احساسات رنج‌آور، بلکه از طریق تجربه کردن تمام و کمال آنها به دست می‌آید.»

این است که آنها به جای برطرف کردن مشکلاتمان، مشکلات جدیدی را برایمان رقم می‌زنند، اما از سوی دیگر، همین مشکلات و پیچیدگی‌هایشان هستند که به طرز فوق‌العاده‌ای موجبات رشد و تکامل ما را فراهم می‌آورند. به طور خلاصه، شگفت‌انگیزترین ارمان رابطه این است که در نتیجه ملاقات با یکدیگر، مجبوریم بیش از آنچه برایش برنامه‌ریزی کرده بودیم رشد کنیم. ۴. همه ما در برابر زندگی احساس شرم می‌کنیم؛ همه ما خود را به نوعی شکست خورده می‌دانیم، و احساس می‌کنیم در عرصه‌ای که برایمان مهم است، با مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کنیم. توجه کنید که احساس شرم چگونه به صورت آگاهانه و ناخودآگاه ما را از ریسک کردن برحذر می‌دارد، بر تعریف منفی ما از ارزش از طریق خودتخریبی، مهر تأیید می‌زند یا اینکه ما را وادار می‌کند برای جبران افراطی (هیجان جبران)، بزرگنمایی، یا اشتیاق برای اعتباری که هرگز به دست نمی‌آید، به طور مضاعف تلاش کنیم. لازم است هر یک از ما همواره تعریف پل تیلیش<sup>۱</sup> خداشناس از فضل الهی را به خاطر بیاوریم، یعنی پذیرفتن این حقیقت که ما پذیرفته شده هستیم، به رغم این حقیقت که غیرقابل پذیرش می‌باشیم. ۵. حفظ تعادل روانی، به این معنا که در لحظات خوب زندگی نیز همواره سقوط و ویرانی را که چه بسا همین فردا به سراغمان بیاید، در نظر داشته باشیم، و در لحظات آرام ناامیدی به یاد داشته باشیم، ما روحی داریم که از هر گزند در امان است، مگر اینکه خودمان آن را تسلیم کنیم.

۶. هر قدر هم در زندگی نیت خوبی داشته باشیم، دیر یا زود، همه ما در طول این سفر با درد و رنج‌های بسیاری روبرو می‌شویم،

1: Paul Tillich

که در خلال آنها با نکات مهمی مواجه خواهیم شد که اگر به آنها توجه کنیم، موجب رشد و تکامل ما می‌شوند. با تحمل درد و رنج، به جای انکار یا سرکوب آن، و دانستن اینکه اگر آن را پشت سر بگذاریم، انتخاب‌هایی برای رشد یا تنزل خواهیم داشت، و وقتی کمترین کنترل را بر اوضاع داشته باشیم، همچنان از آزادی برای انتخاب آنچه برایمان مهم است، برخورداریم. ۷. و مهم است که تا حدی از حس شوخ طبعی برخوردار باشیم. شوخ طبعی و طنز روشی است برای اینکه به تناقضات احترام بگذاریم، اختلافات را بپذیریم، رنج بدبگیری‌ها را به جان بخریم و در برخی مواقع که گریستن را به عنوان راه چاره ترجیح می‌دهیم، با خندیدن خودمان را از تنش و فشار عصبی رها کنیم. دو بییتی کنایه‌آمیز رابرت فراست<sup>۱</sup> را به خاطر بیاورید «خداوندا از شوخی ناچیز من درباره خودت در گذر/ من هم شوخی بزرگ تو را در مورد خودم خواهم بخشید.» در میز کارم دو کاریکاتور دارم که گاهی اوقات برای پیش‌بینی امور به آنها مراجعه می‌کنم. یکی از آنها روانکاو را نشان می‌دهد که از او معنای فردیت سؤال می‌شود و او می‌گوید، «من از این خصلت مبهم برخوردار نیستم...» دیگری، روان‌درمان‌گری را نشان می‌دهد که از او سؤال می‌شود، آیا آن روز کسی را درمان کرده است و او پاسخ می‌دهد «تا جایی که می‌دانم، نه.» در حال حاضر، ذهنم بنا به دلیلی قانع‌کننده درگیر داستان مردی است که اتومبیلش را نزد مکانیک می‌برد. وقتی بازمی‌گردد تا اتومبیلش را ببرد، مکانیک به او می‌گوید: «ما نتوانستیم ترمزهای اتومبیلتان را تعمیر کنیم، اما صدای بوقش را بلندتر کردیم!» آیا این داستان طنز، معمای وجودی ما را به طور

.....  
1: Robert Frost

خلاصه بیان نمی‌کند؟ معمایی که می‌توانیم به آن بخندیم و درعین حال گریه کنیم: «بهترین کاری که از دستتان برمی‌آید انجام دهید، وصله پینه کنید، ادامه دهید. ما نمی‌توانیم مشکل شما را حل کنیم، اما از شما می‌خواهیم بهترین توانایی خود را شکوفا نمایید.»

لذا، مجموعه افکار گردآوری شده در این کتاب به گونه‌ای طراحی شده است که فکر خواننده را به تحرک درآورد، و احتمالاً جهت‌های فکری، اولویت‌ها و ارزش‌های او را تغییر دهد. عاقل‌تر شدن یا به لحاظ فکری متعادل شدن یا حتی مفید شدن شما برای جامعه، برای من منافع مقررهای ندارد. اگر متوجه شدید دچار رفتار بخصوصی هستید که برایتان مؤثر واقع می‌شود و برای دیگران نیز مفید واقع می‌شود، به هر قیمتی شده آن را حفظ کنید. ما به این جهان نیامده‌ایم تا با دیگران همسو باشیم، متعادل باشیم یا الگویی برای دیگران باشیم. ما به اینجا آمده‌ایم تا غیرعادی، متفاوت و شاید عجیب باشیم، شاید به اینجا آمده‌ایم تا فقط قطعه کوچک وجود خود را به جهان بیفزاییم، قطعه ناهمگون خودمان، خویشن‌های نخراشیده خود را به طرح موزائیکی عظیم هستی اضافه کنیم. همانطور که خداوند مقرر کرده، ما اینجا هستیم تا هر چه بیشتر خودمان باشیم. ما هم باید از شگفتی ناشی از ظهور خویشن‌های متکثرمان که همواره در جهان حلول می‌کند، مشارکت می‌کند و متحیر می‌کند، لذت ببریم. من به دنبال جلب موافقت خواننده با فهرست یا نتیجه‌گیری‌هایم نیستم، اما از شما می‌خواهم روی زندگی خود تأمل کنید و خودتان فهرستی در این رابطه تهیه کنید. این کار به خوبی

ثابت می‌کند وقتی ما از حقایق زندگی‌های خودمان صحبت می‌کنیم، از حقایق زندگی‌های دیگران نیز سخن خواهیم گفت. و به این ترتیب، در می‌یابیم، اجتماع نامرئی که اغلب ما در آن مشارکت داریم، در حقیقت اجتماعی از تبعیدی‌هاست. همه ما تبعیدی هستیم، چه بدانیم یا نه، در میان ما چه کسی واقعاً احساس می‌کند پیوندی حیاتی با چهار نظام عظیم و پر رمز و راز جهان هستی یعنی؛ کیهان، طبیعت، قبیله و خویشتن دارد؟ ما به عنوان یک تمدن غربی از اوایل قرن چهاردهم، عصر تصویر حیرت‌آور دانته<sup>۱</sup> از جهانی سه طبقه، جهان علت/ معلول/ نتیجه و ذات مقدس/ دنیوی با قید طول و عرض قابل درک روح، با این عرصه‌های مهم جهان هستی ارتباط مؤثری نداشته‌ایم. از آن زمان، این ارتباط تا حد زیادی از بین رفته و ما را با گسستگی، بیگانگی و تبعید به مثابه واقعیت رایج زندگی‌مان به حال خود گذاشته است. بله هستند بسیاری از افراد که به دنبال حقیقت می‌گردند و آن را فریاد می‌زنند، که این حاصل درک نسبی آنها از تعصب ذهنی است، اما هیجان آنها اعترافی قدیمی را فاش می‌سازد، مبنی بر اینکه اشتیاق، دفاعی در برابر تردید است، و تردید به مثابه نقطه مقابل سرکوب شدن، تجربه می‌شود. آنها که عمیقاً تحت تأثیر نیاز به سرکوب تردید، ابهام و تضاد هستند، دچار اشتیاق، هیجان، ترس و بنیادگرایی‌های گوناگون می‌شوند. این قسم مردمان به طور حتم بر اندیشه‌های نگران‌کننده ذکر شده در این کتاب خرده خواهند گرفت.

لذا، کتاب حاضر برای کسانی نگاشته شده است که در حقیقت تبعیدی بودنشان تردید دارند. انسان دنیای مدرن به دلیل از

.....  
 ۱: Dante Alighieri (۱۲۶۵-۱۳۲۱) شاعر اهل ایتالیا

بین رفتن پیوندهای ارتباطی اسطوره‌های این چهار نظام رمز و راز، به سمت خویش گرایش دارد، احترام گذاشتن به تفکر فردی و بازیابی اقتدار شخصی به منظور یافتن راهی خلاقانه برای کشف رمز و راز عصر ما. در دورانی که جهان همچنان در سیطرهٔ عظمت خدایان قدیمی بود، یا زمانی که قدرت‌های گرز و تاج هنوز تأثیرگذار بودند، فرد نیازی به تفکر نداشت. او با اسطوره زندگی می‌کرد. وقتی فرد ارتباط با جهان معنوی را تجربه می‌کند، در آن غوطه‌ور می‌شود و همزمان به آن خدمت می‌کند. وقتی احساس می‌کنیم با فضای معنوی ارتباط نداریم، یا با اشتیاق تلاش می‌کنیم پیوند قدیمی را احیاء کنیم، یا به سوی فریبندگی‌ها و انحرافات فرهنگ محبوب کشیده می‌شویم، و یا از بحران معنا رنج می‌بریم و به درون خویش پناه می‌بریم - و یا اینکه دچار اختلال روانی می‌شویم و یا به مفهومی درونی دست پیدا می‌کنیم و این موضوعی است که باید به آن پرداخت. بنا به نظریات کارل گوستاو یونگ، روانکاوی مدرن در نتیجهٔ افول اسطوره‌شناسی قبیله‌ای، ضرورت پیدا کرد. در حال حاضر، ما مجبوریم به درون خویش بنگریم، جایی که هنوز هم نمادهای قدرتمند در آن پدیدار می‌شوند و در طول تاریخ بر قبایل، جادوگرها و پیامبران ظهور می‌کردند. بنا به قانونی که می‌گوید: وقتی خدایان را به صورت بنیان‌های زنده و قدرتمند انرژی تجربه و احساس نکنیم، آنگاه آنها را بیرون از خود جست و جو خواهیم کرد و چه بسا به خواست خود در تملک چنین مفاهیم مقدسی درآییم، یا اینکه آنها را در قالب اختلال جسمی یا آسیب‌شناسی روانی، به درونمان سوق دهیم. خرد پویای ما پرسش‌ها، تصاویر و رفتارهایی را مطرح می‌کند که شاید



آنها را دنبال کنیم یا نکنیم و شاید به آنها احترام بگذاریم یا نگذاریم. همان طور که یونگ در خاطراتش تحت عنوان خاطرات، رؤیاهای، تفکرات<sup>۱</sup>، اشاره کرده است، زندگی ما را با پرسش‌هایی مواجه می‌سازد و خود ما یک پرسش هستیم. چنانچه طی یک گفتگوی متقاعدکننده از مشاهده و پاسخ گفتن به پرسش‌هایی که از درونمان برمی‌خیزند، باز بمانیم، آنگاه این پرسش‌ها و پاسخ‌های بی‌بهره از توجه، و سطحی‌نگرانه ما به صورت خودگردان به عملکرد خود ادامه خواهند داد، و زندگی ناخودآگاه، بی‌تفکر و تصادفی را برای ما رقم خواهند زد. لذا، ...ببایید برای یک لحظه با هم بیاندیشیم، و ببینیم چه چیزی بیشترین اهمیت را دارد، چه چیزی واقعاً اهمیت دارد و سپس، به روش متمایز و شگفت‌انگیز خود، همگام با یکدیگر در سفر زندگی پیش برویم.

ای مسافران در مسیر خود پیش بروید! لازم نیست

به سوی گذشته فرار کنید،

یا به سوی زندگی‌های بی‌تفاوت یا هر آینده‌ای گام بردارید ...

لازم نیست خوب سفر کنید،

فقط به سفر ادامه دهید.

جیمز هالیس

هوستون، تگزاس / ۲۰۰۸

«ما ساحل را ترک گفتیم و سوار بر کشتی مان شدیم! ما پل هایمان را سوزاندیم، علاوه بر آن سرزمین پشت سرمان را نیز سوزاندیم! حالا، ای کشتی کوچک، مراقب باش! اقیانوس تمام پیرامونت را فرا گرفته است؛ بله حقیقت دارد، همیشه پرخروش نیست، و بعضی وقتها همچون رؤیایی خوشایند، صاف، درخشان و آرام است. اما لحظاتی فرا خواهد رسید که به بیکرانگی آن پی خواهی برد و چیزی ترسناکتر از بیکرانگی وجود ندارد...»

فردریش نیچه، حکمت شادان<sup>۱</sup>

«بدترین گناه انسان ناآگاهی است، که انسانها با تقوای زیاد به آن دامن زده‌اند، حتی کسانی که باید به عنوان معلم و الگو به نوع بشر خدمت کنند.»

کارل گوستاو یونگ، کهن الگو و ناخودآگاه جمعی<sup>۲</sup>

1: The Gay Science/Friedrich Nietzsche

2: The Archetype And The Collective Unconscious / C.G. Jung